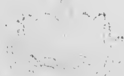


محمود طرزی

نصیر سهام

محمود طرزی



نصیر سهام



نام کتا ب :محمود طرزی
نویسنده : نصیر سهام
سال : ۱۳۶۷
شمــاره : ۲۱۶
مهتمم : شکریه ندیم
تیراژ : ۲۰۰۰
محل چا پ : مطبعهٔ دو لتی



تذکر

چیز جدیدی بر زندگی محمود طرزی نوشتن کاریست دشوار ، زیرا اهل خبره و دانشمندان کشور در گذشته تحقیقات فراوانی در ین زمینه انجام داده و آثار زیـــادی نگاشته انـد . وبالنتیجـــه اورا دانشمندی گفته اند که تگاور تیزپوی فکر واندیشه اش نه در بخش معینی ازعلم ومعرفت، بلکه به هر سویی ازین میدان تاخته ، وبهرهٔ از خود بـجا گذاشته .

محمود طرزی بمثابهٔ نویسنـدهٔ آگاه وروشندل و ژور نالیســـت توانمند مشعل علم و دانش را د رکشور فروزانتر ساخته وتازه نهال جنبش مشرو طیت راکه می‌خشکید مجدداً بارور ساخت .

درین مختصر که سعی بعمـــل آمده تا از گوشه های گوناگـــون زندگی محمود طرزی چیز چیـــزی درچند برگ نوشته شود، آرزومندی وجود دارد تا این برگها شناختنامهٔ کوتاهی از چهرهٔ پر درخشش این بزرگ مرد تاریخ کشور ما باشد .

ن ـ سهام

«هر قوم به زبان خود ، هر زبان به ادبیات خود زنده میماند» .

محمود طرزی

شرح حال

بزرگ مرد اندیشه و قلم محمودطرزی روز چار شنبه او ل سنبله ۱۲٤٤ هـ ش مطابق اول ربیع‌الثانی۱۲۸۲ هـ ق یا بیست‌و سه اگست ۱۸٦٥ م در شهر غزنین‌درنزد یکی‌های مر قد محمود غزنو ی ،دیده به جها ن گشود ، واز همین سبب‌اورامحمود نام کردند .*

در مورد تاریخ تولد محمودطرزی‌نظری وجود دارد که گویا درسا ل ۱۲۸٤ هـ ق پابه عرصه و جـــود گــذاشته ا ست ا یـــن مطلب در کتاب «دیدنی ها وشنیدنی هـــای‌محمود طرز ی نیز تذکر رفته‌است . اما بنابر دلایلی که و جود داردسنه۱۲۸۲ هـ ق محقق تر به نظر مـــی رسد *

پدر محمود طرز ی غلام محمدخان‌طرزی در کو چه بارا نه کابل‌زنده‌گی میکرد. پدر کلان وی رحمدل خـــان(متو فی (۱۲۷٥هـ ق) از جمع‌پسران سردار پاینده محمد خا ن‌بارکزا یی‌است که در قسمتی از قند هـــار حاکم بود .

---

* به روز غرۀماه ربیع الثانی‌بود

که آمـــد آن گل نورس به بوستان شهور

چوکرد اختر سعدش طلو ع درغزنین

نهـــادنا م گرا میش را پدر محمود

**جهت معلوما ت دقیقتر رجو ع‌شود به ص ۸۱۸ کتا ب مجمو عـــه مقا لات محمود طرز ی درسرا ج‌الاخبار .

روز گار کودکی طرزی مصادف است با عهد امیر شیر علی خان. این دوران برای محمود دوران نیبوده پر ازعیش وتنعم که تصویر خوبی از آنرا میتوان در کتابش «دیدنیها وشنیدنی ها» مشاهده کرد .

پدر محمود طرزی در دوران امیر عبدالرحمن از مقربین دربار بود و محمود نیز گاهگاهی باپدربهدربار میرفت وامیر اورا گرامی میداشت . با اینکه نوجوان شانزده ساله یی بیش نبود. رهبری یك گروه کوچك سپاه به وی سپرده شد .

دیروقتی از حکمروایی امیرعبدالرحمن نگذشته بود که دراثر تحریکات انگلیس ها مخالفتها یی میان او وسردار ایوب خان ایجاد شد. درین میانه سردار غلام محمد طرزی جانب ایوب خان را داشت ، با استفاده از همین زمینه گروهی از افراد علیه طرزی به تفتین و توطعه پرداختندوکاربه جایی کشید که در آغاز زمستان ۱۸۸۱م سردار غلام محمد خان بهاتهام اینکه با مخالفان امیرمکاتبه داشته است ،در قندهار زندانی گردید و متعاقبادر توافق با انگلیس ها حکم مصادره اموال و تبعید طرزی، همراه با خانواده اش ، صادر شد . محمود طرزی یك زوجه افغانی ازخوزیانی داشت که در جوانی از جهان رفت و یك طفلی هم که ازوی داشت در همان کودکی دیده از دنیا فرو بست. بعدا درسال ۱۸۹۱م با دخترشیخ محمد صالح ا زاهل شام ازدواج نمود .

تحصیلات

پدر محمود طرزی چون خوداهل مطالعه ، شا عرطبعیت ، خـــطاط، نقا ش‌و اراد تمند اهل عر فا ن‌بود، از همان آغاز کودکی محمود، بـــر تعلیم و تر بیتش تو جه فـــراوا ن‌داشت .همچنا ن که محمود خـــود گفته ، نخستین آموز گار وی پدرش بود ه ودر زندگانی او چنا ن مقام بزرگی داشته که وی. « چون پرکاه‌در پیش کهربا بود » . دو میـــن معلم محمود طرزی‌آخند زاد ه مـــــلامحمد اکر م هوتك بود که از دوران الفبا خوانی تا روز گار جوانی اش‌در شا م اورا یاری میرساند ،وبعد از پدرش‌اوبود که دقیقا کلیـــــــدرهنمای علم و معر فت آنو قت رابه دست طرز ی داد . محمود طرزی‌در جوانی صرف‌و نحوه عربی‌راآموخته با اشعا ر بید ل‌و مثنو ی‌معنوی‌آشنا یی لازم پیدا نمود ه بود بعدا وی شخصا به مطالعه پردا ختـــه وتحصیلاتش را در رشته های‌ادبیات، سیاست ، حقو ق ، اجتما عیا ت ومبادی علو م طبیعی ادا مه دادتـــا سر انجا م «نویسند ه ومتر جـــم‌وسیاست مدار مدبر و شاعر وطن خواهی برآمد و بساکتب به زبا ن‌دری تالیف یاتر جمه کرد. »

محمود طرزی به هدایت پدرش‌سید جمال الدین افغا نی را که از ارو پا بهٔ استانبو ل‌آمده بودملاقا ت‌نمود. دیدار سیدبر محمود تاثیرا ت عمیقی بجا گذاشت .

درین مورد طرز ی گفته است :

«علامه یك معد ن عرفا ن بود، این‌هفت ما هه مصا حبت ،به‌قـــد ر هفتاد ساله سیا حت در بر داراد»*

---

*مقا لات محمود طرز ی‌درسرا ج‌الاخبار ص ۱۵

بعداز آنکه فرمان تبعید خـانوادهٔ طرزی صادر شد محمود نیز بـا فامیلش به سفرپرداخت . اوبااینکه بیشتر از هفده سال نداشـت ، در هر کجایی که مسکن گزین شد ولو رندك روز گا ر ی هم بود، ازآن بهره برداشته ودر تحصیل علـم کوشیده است .

از جنوری ۱۸۸۲ که آغاز سفرهای محمود بوده تا سـال ۱۸۸۵ (دورهٔ تبعید در هندوستان) ، گذشته از اینکه بهرهٔ کافی از ادبیات گرفت، زبان اردو را نیز آموخت .

در تابستان همین سال سـردار غلام محمد طرزی با فامیل به‌منظور زیارت بیت الله راهی بغداد گردیده وبعداً در دیارشام مسکن گزیـن گردیدند . محمود طرزی در بغداد به آموزش زبا ن ترکی پرداخـت وآنرا چنان نیك آموخت که تر کا ن گاهگاهی گمان ترك بودن بـرو ی میبردند . او بعد از گزیدن اقا مت د رشام زبان عربی را نیزفراگرفت. طرزی زبان فرانسوی را نیزتاحدود آموخت .

در سال بیست‌وششم زندگی‌اش طرزی به همراهی پدر به استانبول سفر کرد، که شرح آنرا در کتا ب ((سه قطعه)) به خوبی میتوان‌یافت. پس از استانبول ، پدر و پسـر ، به دیار مصر روی آوردند و ازآنجا پدر طرزی به زیارت خانهٔ خدا رفت ومحمود به دمشق عودت کرد .

در جمع شهر هاییکه محمـود روزگار تبعید را در آنان سپـر ی مینمود شام از همه برایش دلپذیرتر بوده ، وبه آن ((شام جنت مشام)) میگفت و شاید هم به همین دلیـل با یکی از اهل همان شهر ازدواج نمود .

در دسامبر ۱۹۰۰م هنگامیکـه محمود بیشتر از ۳۵ سال نداشت وپدرش غلام محمدطرزی در حالیکه سخت آرزوی دیدن وطن را دردل می پروارنید در غربت از وطـن، دیده از جهان بست . وپس از آ ن سرپرستی اهل خانواده به عهـدهٔ محمود گذاشته شد .

طرزی پس ازمرگ امیرعبدالرحمن به فکر عودت به وطن افتـــاد ودر فبروری (۱۹۰۳م ۱۲۸۰ ش) بـــاموافقت حکومت عثمانیه به کا بل آمد ومدت ۹ ماه دروطن باقیماند .درین جریان با امیر حبیـــب الله همصحبت شده و پیشنهاد د عو ت متخصصین ترکی را به وی داد که مورد پذیرش امیر قرار گر فت .بعد از گذشت نه ماه امیربه طرزی وفامیلش اجازهٔ باز گشت به و طن داد. محمو د به دمشق رفته بعداز ۲۳ سال تبعید در سال ۱۹۰۵م بـــاتمام عایلهٔ پدری اش به میهـــن باز گشته ودر ده افغانان کنونی مسکن گزین گردیدند .

محمود طرزی از آغاز جوانـــی همزمان با اینکه به صورت پیگیر به مطالعه وتحقیق میپرداخـــت ، به نوشتن آغازکرد . وی در سفریکه با پدر در شهر های مختلف هند نموده بود ، از جانب اهل ادب و فضل آنجا مورد تحسین وتمجیـــدفراوان قرار گرفت . طرزی دردوران مهاجرت ها وتبعید و همچنان بعدازبر گشت به وطن آثار زیادی ازخود بجا گذاشته سعی کرد_کتبی د رعلوم وفنون مختلفه یا خود بنویسد ویا ترجمه نماید که در ینجا برخی از آنها را فهرست مینما ییم .

۱ــ مجموعهٔ صنایع:گزیدهٔ اشعاراستادان سخن که در سال ۱۳۰۰ (۱۸۸۳م) در کراچی آنرابه اتمـــام رسانیده است .

۲ــ منتخبات غلام محمد طر ز ی به خط محمود : منتخب اشعاردیوان غلام محمد طرزی که در ســـا ل ۱۳۰٤ق (۱۸۸٦م) کار کتابت آ ن در شام تکمیل گردیده است . این اثر را محمود طرزی بعد از ینــکه بوطن بـــر گشت به بـــرادرش عبدالخالق هدیه کرد .

۳ــ مجموعهٔ اخلاق : در مورداین اثر طرزی خود چنین گفته است : ((چون این بندهٔ کـــم بضاعـــــت قلیل المعرفت ، محمود بیگ افغان درانی نسب از وطن مـــالوف آواره گردیده ... لسان عذاب البیان ترکی

را آموختم وکتبی که به این لسان‌طبع ونشر گردیده مطالعه نمودم . به جز رہذیب اخلاق و علو میت‌افکار وتفهیم انسانیت چیز دیگربه نظر نیامد ، لذا خواستم تا اثری‌بگذارم و کتابی تالیف کنم . پس ازکتاب إخلاقیه‌و حکمیه، بـــعضی‌سخنان مفید ومرغوب که درتهذیب اخلاق بکار است جمع نمودم و به‌اسم «مجموعهٔ اخـــلاق» مسمـــی گردانیدم .» *

٤ـ دیباچهٔ دیوان سردار غــلام‌محمد طرزی : که به هدایت پدرش غـلام محمد خان طرزی ، آنراتحریر نموده است .

٥ـ سیاحت نامه در سعاده:شرحی است از سفر استانبـول . این اثر به طبع نرسیده ومتن کامل آن نیز در دست نیست . فصلـی از این اثر در کتا ب «از هر دهــن سخنی واز هرچمن سمنی» زیـــر عنوان «یك شبی در بوغار دلنــوار گذشتانده ام» آمده است .

٦ـ سیاحت سه‌قطعهٔ روی زمین: این اثر در سال ١٣٣٣ (١٩١٥م در مطبعه عنایت کابل در٦٧٣صفحه به طبع رسیده است .

٧ـ از هر دهن سخنی واز هرچمن سمنی : در مقدمهٔ این اثـــر آمده که این مجموعهٔ قسمت اول کـتاب دبستان مـعارف (١٨٩٠م) میباشد واضافه گردیده کــــــــه «دبستان معارف ما نخواست که از حسن وجمال ادبیات محروم بما ند واینست‌که قسم‌ادبیات آنراجداگانه یك اثری ترتیب دادم و اسم آنرا(از هر دهن سخنی واز هر چمـن سمنی) گذاشتم. ولی چنان گمان نشود که سراسر ازخط وخال‌ومی ومحبوب بحث خــــوا هد راند نی: اکثر ازآثار نشریه ادبیه‌جدیده تشکیل یافته است .» **

این اثر از جمع آثار چاپ شدهٔطرزیست کـــــه د ر سال ١٣٣١

---

* مقالات محمود طرزی درسراج‌ـ‌الاخبار افغـــا نـیه ٩٧ـ١٢٩٠ش ص ٨٣٨ .

(۱۹۱۳ م) در مطبعه عنایت به طبع رسیده است .

۸ـ روضه حکم: بخش دیگریست از کتاب دبستان معارف که در سال ۱۳۰۸ هـ.ش در دمشق و شـــا م جمع آوری و تالیف شده و درسال ۱۳۳۱ در مطبعه عنایت در کابـل به زیور چاپ آراسته گردیده است.
این اثر همچنانکه خود طرزی گفته:
((... اثری تألیف (نموده) که مقصد و موضوع آن منحصر به یك علم و فن نی بلکه از هر گونه کلام خوب و هرنوع سخنان مرغوب اخلاقی ادبی، علمی ، فنی ، سیاحـــات ،حکایات و غیره ناطق و باحـــث بوده ...)) *

۹ـ تلخیص حقوق بین الدول :در مورد این اثر گفته شده که در سال ۱۳۱۵ (۱۸۹۷م) از زبان ترکی به دری ترجمه گردیده و به امیـــر عبدالرحمن خان اهدا شده است .این اثر به چاپ نرسیده و نسخهٔ خطی آن نیز در دسترس نیست. **

۱۰ـ مطالعات صحییه : کـــا رترجمهٔ این اثر را محمود طـرزی از زبان ترکی به دری در (۱۸ رجـب۱۳۱۸) ۱۹۰۰ م به اتمام رسانیده است. اثر متذ کره قبلا از زبـان یونانی به ترکی ترجمه گردیده بود. کتاب مطالعات صحییه را محمـو دطرزی بعد از عودت به وطن توسط کاتبی خطاطی نمود که تاکنون به همان شکل خطاطی شده باقیمانده وچاپ نگردیده است .

۱۱ـ سوانح زندگی : این اثردر جنوری ۱۹۰۸ به خواهش یکی از

---

* مقالات محمود طـــــرزی در سراج الاخبار افغانیه ص ۸٤٤ .
** همان اثر ص ص ٤۲ـ٤۳ .

دوستان طرزی ، به زبان تر کی نگارش یافته است . اثـر متذکره (در اسد) سال ۱۳۵۵ بو سیلـهٔ عبدالوهاب طرزی ترجمه گردید .

۱۲ـ رسالهٔ اغذیه وطبخ : ایـن اثر نیز از زبان ترکی ترجمه گردیده ولی کار ترجمه آن به پایهٔ اکمـال نرسیده .

۱۳ـ معلم حکمت : این اثر شامل ۱۰۴ صفحه بوده درسال۱۹۱۶چاپ شده وبه گفتهٔ طرزی درین اثـــرصحبت از آسمان ، زمین ، هـوا ورطوبت وبخار، شبنم، ابروباران وآب، برای طالبا ن علم است .

۱۴ـ سیاحت دورا دور زمین درهشتاد روز : در سال (۱۳۳۰هـ.ق ۱۹۱۲م) از زبان ترکی به د ر ی ترجمه گردیده شامل ۲۷۶ صفحـه میباشد . بعداً این اثر از روی متن دری به عربی نیز ترجمه شـــــده است .

۱۵ـ سیاحت در جو هوا : شامل ۲۱۹ صفحه بوده در سال ۱۳۳۱ ق (۱۹۱۳م) ترجمه شده است .

۱۶ـ بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر : یکسال بعداز سیاحت در جوهوا ، محمود طرزی به ترجمهٔ این اثر همت گماشت . اثر شامل ۳۶۲ صفحه میباشد .

۱۷ـ جزیرهٔ پنهان : از روی متن ترکی ترجمـــــه شده و در سال ۱۳۳۲ق (۱۹۱۴ م) به چاپ رسیده است . اثر در برگیرندهٔ ۴۸۰صفحه میباشد .

۱۸ـ تاریخ حرب : ترجمهٔ تاریخ جنگ روس وجـــاپان (۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۵) است که در چار جلد تهیه شده . دو جلد اول ودوم درسال ۱۳۳۴ ق (۱۹۱۶ م) از چاپ برآمده ودو جلد دیگر یکسا ل بعد به چاپ رسیده است .

محمود طرزی ترجمهٔ این کتا ب را بنابه خواهش امیر حبیب الله در سال ۱۹۱۰ قبل از آغـــاز نشر سراج الاخبار در دارالترجمهٔ ترکی تکمیل کرده بود .

۱۹ـ پراگنده : مجموعهٔ شعری محمود طرزی است که در سنهٔ ل (۱۹۱۵ م) ۱۳۳۳ ق در مطبعهٔ عنایت به چاپ رسیده است .درین مجموعهٔ اشعار طرزی از سال ۱۸۹٦ الی وقت چاپ اثر گنجانیده شده .

۲۰ـ دیدنی ها وشنیدنی ها :زندگی نامه وخاطرات محمود طرزی است که در هشت باب تنظیم شده است .

علاوه از آثاریکه تذکر شان رفت آثار دیگری نیز بشکل چا پ شده وچاپ ناشده از محمود طرزی وجود دارد . که ثبت همهٔ آنها درین رساله مقدور نبود .*

طرزی در فعالیت های علمی و فرهنگی اش پیوسته یك هدف داشته و آن روشن ساختن اذهان عامه و تجهیز آنان به سائقه علم و فرهنگ بوده است .

او به خوبی میدانست آنچه انسان را از حیوان تفریق میدهد عقل ومنطق است و «صیقل آینهٔ عقل ومنطق» علم ومعرفت است و «منبع ومخرج» علم ومعرفت «مکاتب ومدارس» به همین دلیل سعی مینمود تا ازطریق نوشته هایش ارزش علم را توضیح نموده ومردم را به فرا گیری آن دعوت نماید . او گفته است که :

«علم و عرفان چنان نورمنیر خالق کون ومکا نست که هرگاه پرتوتابش مهر منیر ضیا افشانش بریك ملك وملتی ویاقوم وهیئتی انتشار انوار وایثار فیض آثار خودش رامبذول ورایگان نماید ، ظلمت تیره درون تاریك دل نادانی و گمرا هی ، ودهشت بلامقرون جهالت منزل تفاوت وبیراهی، ازآن ملك وملت وقوم و هیات وداع ابدی گفته ، انوار مد نیت و سعا دت وفیوضات راحت ونعمت ، هر طرف آن هیات و ملت را فرا میگیرد .»**

---

* برای اطلاعات بیشتر از آثار محمود طرزی مراجعه شود به کتاب مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار .

** سراج الا خبار افغانیه شماره۱۲، سال اول، اول حمل ۱۲۹۱ ه

محمود طرزی در اشعارش نیز توجه به علم ومعرفت را از یاد نبرده است . بار ها در مورد مکتب، علم و معارف طبع آزمایی کرده و شعر سروده است چنانکه درین پارچه میبینیم .

« معارف گلستانی دان که ریحانش بود تحصیل
معارف عند لیبی خوان که الحانش بود تحصیل

اگر اهل معارف بگذرد باقی بود نامش
حیات جاودان علمست و بر هانش بود تحصیل

می بزم معارف میدهد از جهل آزادی
خسارات دیده گانرا رفع خسرانش بود تحصیل

معارف شد غذای روح و جای آن بود مکتب
جهالت درد بی درمان و درمانش بودتحصیل

معارف جمع آگاهی بود اندر زمان ما
که از شر جهالت ها نگهبانش بود تحصیل

بیا (محمود) از فیض معارف تازه کن جانرا
بنای قصر جان عرفان و ارکانش بود تحصیل»*-

در شعر محمود طرزی نه تنها مسایل تربیتی بازتاب یافته بلکه نا بسامانی های درون جامعه نیز بر شمرده شده، وراه بیرون رفت از آن برملا شده است . طرزی درنوشته هایش چه نظم بوده چه نثر هر گاه کمبودی در جایی دیده عاجل بر آن انگشت انتقاد گذاشته است . حالا این انتقاد به کسی متوجه بوده وبه هر کسی برمیخورد

-* به نقل از کتاب ازهردهن سخنی واز هر چمن سمنی نوشته محمود طرزی ص ۵۸ .

مثـلا و قـطعـــی مـــی گوید :((بس است صید بودنه بطـــــر ف کشتزار ها ...))* این حرف‌مستقیماً به امیر وقت برمیخورده زیرا یکی از بازیها وسر گرمی های موافـق‌طبع امیر حبیب الله خان، بودنه‌بازی وشکارآن بود .

محمود طرزی در سرایش شعـر بدین باور بوده که نباید مفا هیم را در لابلای تشبیهات و استعارات گم‌کرد . خوب است تا صاف ساده و روان وبه زبان سیلیس حرف راچه نثر باشد وچه نظم، بیان کرد شاید هم به‌همین علت در اشعار طرزی ،که بیشتر در مجموعهٔ شعری ا ش (پراگنده) جمع شده، صنا یع ادبی‌را کمتر میتوان دریافت. به هر حال اگر در شعر طرزی صنایع ادبـــی‌کمتربه نظر میخورد مسایل اجتماعی وزنده‌گی فراوان است . اوسعـی نموده سروده هایش آینه تمام نمای زندگی بوده واز حقایق درون جامعه‌الهام بگیرد . حقایقی مربوط بـــه زندگی مردم ما :

شبی بود تاریك چون زلف یــار
ز یك جنگلی مینمودم گـــــزار

چه جنگل، مهیب ومخوف وسیاه
درختان سروش چوعفریت سار

زمین پر زخون و هوا پردمه
بهر سو جسد ها ی خونین نثار

به‌ترس وبه‌لرز وبه اندوه‌وفکر
به آهستگی میشـــدم رهسپـا ر

رسیدم به یـك معتبر سهمگین
ز اندیشه و غم شدم بی قـرار

زبیم وز اندوه و درمانـده‌گـی
نشستم که یکـدم شبوم رستگار

نیاسوده بودم دمی از تعـــــب
که شد حا لتی دیگری آشکـار

صدای حزینی بگـــوشم رسیـد
که میگفـت با نــالش زار زار

شهیدان ظلـم فـرنگیـــم مـــا
بخون وطن لاله رنگینم مـــا

---

* این پارچه بصورت مکمل د رکتاب ((پراگنده)) مجموعهٔ شعر های محمود طرزی آمده است .

به حیرت شدم کین صدا از کجاست چه جایست اینجا؟ که بس غم فزاست

که باز آن صدا باغم و ناله گفت که این «روم یلی» ملك اجدادماست

زن ومرد وپیرو جوان بی گناه همه گشتهٔ قتل عامیم راست

اگر پرسی از قاتل ماکه کیست ز صرب ز یونان و بلغار یاست

وگر از گنا هم بپرسی که چیست به جز بغض دین فکر دیگر خطاست

نه عسکر بدیم ونه تیغی زدیم چرا کشته گشتیم حیرت رواست

هزاران اسف کاش خورد و کلان همی بودمان حاضری چون دغاست

به غفلت بدیم بکشتیم خویش بلی خود کشی راهمین یك جزاست

شهیدان ظلم فر نگیم ما به خون وطن لاله رنگیم ما

* * *

از ین صورت محزن از ین خوش بیان

بگرد اب غم غوطه خوردن روان

ز خود بی خبر بودن از جوش غم

که ناگه دگر حا لتی شدن عیا ن

سه کا لبد برامد و زیر زمین

بند هیچ چیزی به جز استخوان

به پیش یکی لوحه سنگ مزار

رسید ند با نا لهٔ بافغان

شنید م که گفتند با یکدیگر

که مارا چو کشتند این وحشیا ن

بیا ئید تا بهر اخلا ف خویش

خصوصاً به اخوان افغا نیان

و صیت نو یسیم و آگه کنیم

که غافل نبا شد از مکر شا ن

شهیدان ظلم فر نگیم ما

بخون وطن لاله رنگیم ما

معارف

ای نو هوس علم دبستان معارف
جهدی کن و میشو تو سخندان معارف

جمع است معارف که شده جمع ز عرفان
شو بهره‌ور از مفرد عرفان معارف

گر معرفت حق بودت مقصد و اقدام
این جنس بیآ بی تو بد کان معارف

در آرزوی ثروت و سعودی دنیا
باشد هوست ، یابی ز احسان معارف

گر هر دو بود مقصدت ای معرفت آگاه
یابی به خدا بار ز همیان معارف

شد بی خردی ضد معارف تو بضد بین
بشناس بضد قدر نمایان معارف

محمو شناسایی هر چیز بدنیا
معنی شده بر پایه ارکان معارف

کسیکه در دل او نیست حب خاك وطن
محققست که او نیست نسل پاك وطن

رسول گفت که حب وطن ز ایمانست
اگر تو مومنی در دل بگیر باك وطن

به حفظ و خدمت او لحظهٔ مشو بیباك
بنوش بادهٔ حب وطن ز تاك وطن

چو گشت حب وطن جای در دل ملت
عدو به‌لرزه فتد میشود هلاك وطن

وطن به حب وطن قایم است وهم محفوظ
که هست حب وطن تیر سهمناك وطن

ز حق نیاز کنـــــدعاشق وطن « محمود»
کـه دشمنان وطن بادزیــر خا ك وطـــن

مکتب

مکتب بود که باعـــث فیض وسعادت‌است
مکتب بو دکـــه ما حی جهل و غباوتست

مکتب بود کـــه کـــرده ترقی‌بـدان دو ل
مکتب بـو دکـــه فیض ر بوده از آن ملـــل

علمست جان و جسم بود دولت‌و و طـــن
بیجان‌چسان‌تو زنده شماری تـن و بــد ن

مکتب بود که منبع علـم است وجـان وجسم
مکتب بو دکـــه زنده‌گی آید از وبه اسـم

مکتب بود که هست روان بهـرجـــان قوم
مکتب بو دکه دور کند غا فلـــی و نو م

عقل و ذکا و هــوش به انسان‌چو شد عطا
با آن بشدز فـــرقـــهٔ حیـوانیان جـــدا

علمست بهر عقــل و ذ کـــاصیقل جـلا
بی علم عقل‌مانده چو یك گنـــگ بیصـــدا

مکتب بود که موجد علم است وعقل وهوش
مکتب بو دکه باز کند چشم وفکر و هو ش

مکتب بود که تر بیه و عقـــل از و بـــود
مکتب بو دکه بر تری و فضـــل ازو بو د

خـاك

هر چه میجویی بیابی بی سخن‌با فــن ز خا ك
سیم وزر ازخاك پیدا گشت وهم‌گلشن زخاك

معدن سنگ ذغال و غـــاز وسیماب و نمـك
اسُرب وار زیرو مکس و هم مس و آ هن ز خاك

گندم و جو نیشکر ، قطن وعنب را بربیین
ناریال وبا نس وباعوباب وهم ارزن ز خــا ك

خاك را گو یند تیره هم سیــا ه وهم کثیـــف
این غلط با شدببین دنیا شده روشن ز خــا ك

نور تیل و گاز واسلین و هـــم غـنــاز هـــوا
جمله پیدا شدزخاك وخاك شد معجن ز خــا ك

اشرف مخلـوق شد نوع بشـــر بنگـــر که ا و
شد خمیر مایه اش ازخاك وهم مدفن ز خــا ك

کی بود هر خــا ك یکسـا ن پیش «محمود»
خاك افغـا ن مقـدس شد مراد مــن ز خــا ك

ای جان مکـــن غـــرور به آنسو مـــرو مـرو
شیطـــــا ن غـــرور کر د تـو با او مرومرو

کبـــر و غـــرور خصلـــت دون همتـا ن بـود
نفست عز یزدار بهـــر کـــو مـــنرو مـرو

کبـــر و غـــرور دیگـــر و دیگر علــــو نفس
بهـــر غـــرور خـــود به تکــاپو مرومرو

هر جایی میشوی که نمایـــی غـــرور خویش
ای خـــو د نمــا چـــو مردم بی رو مرو مرو

تحقیر میکـــنی همه خلـــق و بخـــود ببیـــن
خود بیـــن شود و. مشو! پـــی جاومرومرو

باشد اگر ترا مـــر ض سخت و مهلکـــــی
پیش طبیـــب تنـــد تر شـــرو مـــرو مرو

محمود را به کبـــر مکـــن متهم کـــه او
مرشد به او نمـوده کـــه هرسو مرو مرو

مکتب اناث

«باشد ضرور بهر وطن مکتب اناث
زیرا ذکور نیم و دگر نیم شد اناث
شد مکتب بدایت آدا بهر ولد
آغوش پر لطافت با شفقت اناث
پس هر زنی که علم و ادب داردو کمال
با شیر علم را به ولد میدهد اناث
تعلیم علم بهر زنان فرض تر بود
زیرا که هست ما در نوع بشر اناث
هر مادری که علم و کمال وادب نداشت
طفلی که شیر داد شود کمتر از اناث
مکتب ز بهر نوع زنان آمده ضرور
تعلیم علم فرض بود بهر هر اناث
«محمود» تا بکی غم مرد وزنان خوری
تودر ذکور خیرچه دیدی که در اناث»

طرزی در پارچه های ادبی که مینوشت نیز مردمش راواز یادنبرده وسعی داشت تا آنچه مینویسد بیانگر حقیقتی باشد از زندگی مردم وجامعه اش .

این مساله در بسیاری نوشته‌های محمود طرزی بخوبی تجلی یافته است که یکی از نمونه های آن اینست :

(فقروشتا)

((روزی از روز های زمستان که (کرهٔ هوا) به ثقلت و برودت اعمال طاقت فرسای بر فهای ثقلت بخشا طاقت نیاورد همه را برزمین انداخته بود در اطاق فوقانی خویش درپیش پنجرهٔ ئیکه بسوی کوچه ناظر بود

نشسته دیدم : که فقر و احتیاج یك زن بیوهٔ بیواید بیچاره را از کلبهٔ احزانش به بر آمدن مجبو ر نموده بود .

این زن بعنوان والده حایز بود . یعنی دو طفل یتیم صغیری با خود داشت . وچون کسی که یتیمان بدبخت اورا در تحت حمایهٔ خودبود بعت گذاردرعالم امکان مرزن بیچارهرا میسر نبود لاجرم مجبور بود که با خود همراه دارد . طفل صغیر یراکه بنیهٔ ریش برهنه اش چسپانیده بود شدت شتای عالم را اینند فعهٔ اول بودکه حسس مینمود . چیز ی نمی گفت ، و لی میگر یست وبدینحرکت خویش تالم سرماراافهام مینمود . بگریستن واظهار تألـم نمودن مجبور بود : زیرا بجز گلیم پارهٔ هزار پینه ئیکه بجای قونداق درآن پیچیده بود دگر چیزی در بر نداشت ، وبجز پستان های خشکیدهٔ مادرش که سبب گرسنگی چندروزه ازشیر اثری ندارد قوت دیگر هـم اورا در عالم نبود پس بجز گریه کردن دگر چه چیزیست که اورامدد رساند ؟ طفل دیگر چون به سـن سه وچهار سال قدم نهاده بـــود ، ناچار بره رفتن مجبور بود ، گریه کرده و فریاد زده ونعره کشیده و (یخ بستم) گفته براه میرفـــت . در نعره زدن وفریاد کشیــــد ن حقداشت . چونکه با پاپوشهـــای پاره پارهٔ که جراب راگاهی ندیـده برسر برفهای چون زمهریرو یخهای چون زنجیر در تك و پـــو بـــود. از شقهای زیر جا مه پاره پاره اش چهرهٔ حزین نکبت و فلاکت نمایان میشد !...

در آنروز در کوچه وبازار بجـز بادتند سرد دگر هیچکس د رگردش نبود درهر طرف سکوت و تنها ئی حکم میراند . درآنروز عالـــم از دستبرد زمستان مشابه مزارستا ن مینمود !...

فقره زن از شدت برد قلبش مانند برگ میلرزید ، واز گرسنگی

بدنش میطپید ، وبرحال رقت مال جگر پاره هایش اشـــك حسرت میبارید ، شنیدیم که شتار مخاطب نموده گفت .

«ای زمستان آفترسان ! فقرا ، از وحشت شدت مظالم قهرمانیه‌ات در موسم صیف نیز بجان میلرزند. برای آنها در بستان عالم‌گویا بهار هیچ خلق نشده است . زیرا که‌چون بیائی اجساد ، وچون نیامدۀ از خوف آمدن خود ارواح شان که‌چون یخ منجمد میگردانی . قهر و شدتت را همه کی بر فقرا حصر میکنی، ولی بتو انگران اظهارتواضع مینمائی بلی اگرچه درخانه ها ی‌ایشان نیز بدر آمدن میکوشی و لی موفق نمیشوی بنگر بسوی ایـــن دهنهای آتش فشان بخاری ها ی شان که‌هریك طوپهای خانه‌ویرانیت‌که از برای محووپریشان کردن تو وعساکرت تهیه وآماده کرده اند .وچون پریشان اصلا تقرب نمی‌جوی حقارتیکه در خویش ازتوانگـــران مشاهده میکنی . انتقام آنرا زمـــا میکشی . پس بنگر چقدر ظالـــم بی انصافی ای زمستان !...

بعد از آن بسوی مناظر توانگران که تفت وبخار آتش های بخاریهای شان، بابویهای اطعمه های‌گوناگون شان ناچنهای دور باش عسا کـــر سرما وگرسنگی بود متوجه شد ه بدین گفتار رقت آثار مبـــا درت ورزید .

«ای توانگرانی که جناب رازق‌مطلق شما را در ناز ونعم متفر ق گردانیده ، مرحمت کنید . وبه‌امدادمابرسید ، مارا نیز بسلاحیکه ا ز خصم جانتان ما یعنی زمستان‌برهاندمسلح گردانید . بر اطفال بیچار ه یتیمیۀ من ببخشائید که ایشـــا ن نیز مانند اولاد شما از بطـــن مادر تولد نموده ، از زمین نروئیده اند. بخوبی بدانید که چنانچه شما از نوع بنی بشر ید ما نیز از هما ن نوعیم . نه نباشیم، ونه جماد ! پس

اینك را در زیر نظر آورده رقت نمائید که اگر آنقادر مطلق شما را بحال ماو ، مارا بحال شما میداشت که مانع میتوانست شد، شما د ر خانه های گرم وبستر های نر م نشسته ومی خوابید ، ومادر کلبه های سرد و خا کها ی سخت تعیش وزندگانی میکنیم . شما ازطعامهای لذید بیتاب میگردید . ومابسی روزهاکه برای لب نان خشکی بدرجهٔ هلاك میرسیم . شما اولاد های تانرا در قونداقهای زربفت وکم خو اب می پیچید ، وماپارچهٔ کهنهٔ سانی نیز نمی یابیم . پس قیاس نفس نموده ، وحال مارا برخود وحال خودرابرما مقایسه کرده به تشکراینهمه فهم گوناگونیکه قادر توانا شما راارزانی داشته بر احوال ما فقـــرا مرحمت کنید تا نعمت تا ن مزیــدگردد .

اگر سوال شود که روح انسانی را زیاد تر تهدید کننده، و لـرزه دهنده در دنیا چه چیز است ؟ جواب آن ایندو کلمهٔ مختصر خواهـــد بود (فقر و شتا) . »

طرزی در فعالیت های ادبی اش به ترجمهٔ اشعار وداستا نها نیــز می پرداخت میتوان گفت داستانهای راکه محمود طرزی به زبان دری ترجمه کرده ، اولین ترجمهٔ بـوده‌اند او ترجمه آثار داستان رابه زبان دری که قبلا رایــــج نبــــــودآغاز کرد . طرزی ، هنگامیکه ا ز سفر مصر دو باره به دمشق عودت نمود کار ترجمهٔ یك رمان فرانسوی رابه نام((فلورا)) آغاز کرد. بقو ل وی این اولین رمانی بود که به‌زبان دری ترجمه میشد وهمین رمـــان‌مشوق خوب طرزی بود در زمینـهٔ ترجمهٔ های بعدی چنین آثار .

برای آشنایی بیشتر خوانندگان با ترجمه های محمود طــرزی دو نمونهٔ کوچك از ترجمه هایش رابه گونه مثال نقل میکنیم :

(قطعه)

((ملك زرين با ل جمال ، بكس لطا فت مثا ل خودرا از جو هر فرد ((حسن)) مملو سا خته ،و بر تخت‌مرصع ظرا فت نشسته ، و يـــك چوچه‌گك شير ينك كو چك با ل‌بسيار خو ش جما ل كلو له گـــك خود را با خود بر داشته از افلاك عظيمه بى انتها عازم كره ز ميـــن خاكى‌ء با صفا گرديد .

دريك د شت فراخ همه چمنزارسراسر پر از هار، بريك تپهٔ‌كوچك زمرد مثال تخت سلطنت جمال را وضع نمود .

چوچه گكش شيپور دراز تيزآوازخودرا بشدت بدميد . از هرهرطرف خيلها ، سيلها، گروها، فرقه ها ى‌خوبان پريرويان جهان بر اطرا ف تخت پرى حسن وجمال گردآمدند،وبدامن بوسى منعم پر شو كت و شان حسن وآن خود شان يـك برديگر پيشقدمى ورزيدند .

مليكهٔ حسن وجمال بكس خود را بار كرده به تقسيم حسن ونيكوئى آغاز نمود :

پريرويان انگنيرپرايك گلگو نه‌سرخى پر لطافت فجر شمالى آسا احسان نمود .

خوش جمالان اسپانيوى رابـــا يكدسته خرمن موهاى سياه فا مى مزين فرمود .

دلبرا ن سيمين بدن ايتا لى رادوچشم درخشندهٔ سوزندهٔ كوه آ تش فشان (وه زوو) مانند ى عطافرمود . خو بان حلا وت نشان آلمانى را دو صف دندا نى سفيد منتظم چو ن‌سلك گهر بخشيد .

مهرو يا ن رو مى نژادآنرا درپيكرهاى خمير ما يه لطا فت شان يك‌آن وادا و نازو عشوه هاى بد يعـــه‌توديع نمو د.

والحال همه زنا ن ترك و عجم وعر ب و هندو كشمير را نيز بى بهره فيض و عا طفت نگذا شتـــه‌وبكس خود را تكانده خوا ست‌پرواز كند كه دفعه محبو به نمكيـــــــن‌دلنشين ملكو تى قر ين فرا نسوى

نژاد دست توسل در دامن چو ن خر من گلشبن اندا خته فریاد بر-
آورد که :
_ انصا ف !انصا ف ! ای ملیکه حسن و جمال ! این جاریه خود را سراسر فرا مو ش لطف و عا طفت خود فر مودید ؟
ملکه حسن و جمال را محبو بیت بزر گی دست داده زبا ن اعتذا ر گشوده گفت:
_ ای دلبرا ن جهان خوبی ! ای عفو کن از بسکه بمن نز د یـــك بودی تراندیدم . این را گفتـــــه حا ضر ین را خطاب نمود :
_ ای دلبرا ن جها ن خو بی! ای پریرویا ن چمن ستا ن محبو بی! چنا نچه محبو به نز دیك من دست توسل بدا من من زده منهم چنـــك شفاعت به شفقت شما میز نم. مرابجز آنکه مرو ت شما از یـــــن خجالت وارهاند دیگر امیدگاهی نمایدزیرا بکسم خا لی ، و دستـــــم تهی ماند .
پریرویا ن و محبو به گان حاضره به طر ف همد یگر خود شنا ن یك نظری اندا خته بمروت آغاز نهادند. انکلیزار سر خیی فجر شما ئی خود رخساره هاولبها ی آنرا غاز ه نموده. اسپا نوی از سیا هئی مو ها ی وافر خودزلف اوراشانه ومژ گانهای بلندبر گشته اش را سرمه کشید. ایتالی سوز نده گیی نگا ههای وه زوما نندخودراکه در چشمان سیاهش حل و مزج سا خت . آلمانی ازدندا نها ی خود لبا نش را تبسم جا نبخشا یی آمو خت . رو حی بد ن سیمین خودرا به تعلیم عشوه و ادایش ما مو ر نموده.
والحا صل ترکی، عربی، عجمی، هندی ، کشمیر ی هر یك از حرکات فضیلت ، نزا کت ،حلاوت بـــه اوبخشیده دلبرو دلر با ی فرا نسوی مظهر این مصرع بر جسته گردید: (آنچه خو با ن همه دارند تو تنها داری) انتها))*

---

* از هرچمن سخنی ... ص ٦٠_٦٣

آشیان بلبل

((ازیك جنگل بسیار لطیفی می‌گذشتم . نظرم بر یك آشیانِ بلبلی بر خورد ، در میان این آشیان چاردانه چوچه موجود بود .بسببی که هنوز بال و پر نکشیده بودند ازحرکت اهتزاز کارانه بسیار خفیف ورو حپرور نسیم بهاری متاثرشده‌میلرزیدند . و به یکدیگر خودشان آنقدر نزدیك میشدند که تنهاسرهای کوچك شان و چشمان مهره مانند سیاه شان دیده میشد.

از تخم هنوز نو بر آمده بودند،از دنیا هنوزخبر نداارند! دره ها، کوهها ، آبشار ها، چمنزار هاهست‌یا نیست نمیدانستند .

بیچاره گکها!... چه قدر عاجزو چه قدر بی قدرت بودند ! اگر به همین حال ترك شوندازسردی‌و گرسنه گی هلاك شدن شان محقق بود . لیکن حضرت خالق تعالی‌برای این چوچه گکها دوعدد حامئی مشفق تعیین فرموده که آنها هم‌عبارت از پدرو مادر شانست که دریك کنار آشیان بپا ایستاده بودند .

سبحان الله ! در آنقدر وجودهای‌کوچك حکم بالغه خلقت آن جو هر بزرگ عشق و محبت ، وآن حس‌رقیق عجیب پدری و مادری را چسان گنجانیده است ؟ چون‌بغور (به غور) می نگریستم می‌دیدم که در هر طپش دل شان یك‌حس شفقت و محبت بزرگی درباره اولاد شان موجود بود .

بسوی آشیان خم میشدند،غذایی‌راکه به منقار آورده بودند به چوچه گکهای خود تقدیم میکردند.این چار چوچه بلبل بچه گونه یك تلاشی‌و چقدر یك هوسی گردنهای‌خودشانرا دراز می کردند ،و منقار های خود شان را میکشادند که ازدیدن آن حقیقتا انسانرا حیرت دست میداد . کوشش تغلبکارانه‌ربودن لقمه بزرگ تر را و قاعده

طبیعیه گر سنه گذا شتن قو ی زبو نتر خودرا در میا ن حوا س این بلبلکها ی معصو م که هنوز ،دنیارانمیشنا سند ،و حیا ت را نمیدانند که چیست ؟ به کمال خوبی عیا نـاًمشا هده میشد .

شعاعا ت زرین شمس خاور ی ازمیا ن برگها ی زمرد ین آسا ی در ختا ن برین آشیا نه سعاد ت‌نورها می افشاند ، شـرشـر آب از جو یبار لطیفی که از نز د یك‌آشیان‌در جریا ن بود ، و بو های‌گو ناگون ظریف گلها ییکه سوا حل دلنشین‌پر سبزه جو یبار را تز ئین دا ده بود هوای نسیمیرا معطر مینمود.

پدر و وا لده گاه گاه خد مـتقسیم غذا را تعطیل کرده به یك طور نظر ربایانه ئیکه مخصو صـمر غا نست ، ویك شفقت مفتو ـ نانه ایکه محسو س حسیا ت‌پدران ومادران است به تما شای چوچه ـ گکها ی خودشا ن متفر ق‌میشدند.بعد از کمی زو ج‌و زو جه‌بیکدیگر خود شان یك نظر ساکتانه سودا کارانه انداخته ، منقار به منقـار وگردن بگرد ن میشدند ... و بـه‌معانقه عا شقا نه آغاز میکردند!

چه محبوب یك عا ئله !... چه‌لذیذ یك عمر !...

بعد از داد و ستد این بو سه‌های‌عاشقانه از او ضا ع شان چنا ن معلوم میشد که این دو بلبل بـاهمدیگر مداو له افکار و مشاوره‌حال میکردند ، و همچنین حر کـا ت‌شان دیده شد که بعد از ین‌مشاوره بلبل نر پرو از کرده بر فت .بلبل‌ماده به‌آ هسته گی در آشیا ن‌فرو آمده بال‌شفقت‌خودرا بر چو چه گك‌های بیچاره خود که از تاثیر نسیم رعشه دار بودند کشا ده‌بنشست.

برای تماشا ی منظره حیر ت‌فزای‌اطرا فـسر خودرا از آشیا ن به یك‌و ضع بلند ی گر فته بود.چوچه‌ها درزیر بال و سینه اش خزیده بودند . بسیارو قت نگذ شته بود.بلبل نر عود ت نمود، منقار خودرا بسوی ماده خود دراز کرد، و نفقه‌راکه آورده بود به او داد .

واه واه ! چه طعا م مسعودا نه؟...بلبل ماده لقمه راکه رفیقش‌آورده بود، به چنان یك حظو ظبتی مـی‌گر فت که از کمال لذت و محبت

پرهایش ، همی طپید و همه و جودش همیلرز ید !بلبل نر به ا ین صورت یك چند بار ر فت‌وبیامد. رفیقه خودرا سیرکرد .

این حیوانکها ، پیش از پانزده روز دگر گونه یك زنده گا نئـــی داشتند . آن حیا ت شا ن با این‌حیا ت شان فر ق کلی دارد . درٌ آنو قت از شاخی به شاخی مـــی‌پریدند . به‌نغمه های عاشقا نه یك دیگر خود شانرا نوازش ها،مدحهاوثناها میگفتند . و الحال در یـك ذوق و صفا ی آزادانه یی نشا ط آورانه میز یستند . با هم مـــی پریدند ، عشق می با ختند ، غزل‌میسراییدند .حالاآنکه‌در ین‌و قــت همه احوا ل شان تبد یل یا فته‌مانننداول نمی پرند ، نمی خوا نند ،عشق بازی نمی کنند .

آیا چرا ، چو نکه حالا برای یك‌عائله پدرو ما در شد ه‌اند!... درین وقت در خصو ص بجا آور د ن وظایف پدری و ما در ی کوشش میورزیدند . برای تعیش و نفقه واسبا ب استرا حت چو چه گکهای خود حصر و جود گرده‌اند.

احتمال دارد که چوچه گکهـــا ازین شفقت پدرو ما در خود شان بیخبر باشند؟ احتما لی که به مجردبال و پر کشیدن، و صنعت پروازرا از آنها آمو ختن این وا لد یـــن‌پر شفقت خودشا نرا کلیا تـــرك کنند ؟ شفقت پدر ی و ما در ی‌به‌جویبار میماند :

جریا ن طبیعی آن دا یما از بالابه پایانست!به عکس آ ن هیچگـــاه نمی گردد.

آیا این یك جوره بلبل در با ب‌اولادهای خود چه می‌اندیشند ؟ هیچ‌شبهه نیست که این ها از فکرتر بیه و تعلیم دختران‌و پسرا نخود آزادند که چگو نه علم و صنعـــت‌بیا موز ند ، و کدام پیشه و هنر را مدار معیشت و زنده‌گا نی خـــودبساز ند .اندیشه اینرا هم ندا رند که‌برای رفا هیت استقبا ل او لادخود شان جمع زرو ما ل بکنند.اما

باو جود این هم صور ت معیشت‌وزندگانی این ها را اگر به نظـــــر امعا ن حکمت نظر کنیم ، بســــی‌اسرار ها ی عا لی محاط می‌یابیم.
آیا بلبلك ماده که پارسال خوداو نیز چوچه گك عاجزه بودوامسال اول بارروا لده شده است بناءساختن‌این آشیانه پر صنعت راکه درآ ن تخم نهاده از کدام مکتب فن‌معماری‌آمو خته است ؟

به این آشیا ن به نظر غوروحکمت‌نظر کنید . ببینید که طرز بنـــا و سا ختن آن‌عیناوتمامابه‌همان آشیانه‌پدرومادر بلبل‌ماده که پارسال او درآ ن بزرگ شده است مشابهت دارد. آ یا این مطابقت و برا بری صنعت از چیست ؟ آیا چرا بدیگـــرصور ت و دیگر طرز سا ختن بناو انشا نمی کنند ؟

آیابه او که گفته است که برای‌جان یا فتن تخمها حرار ت لاز م است؟ آیا اینرا چسان دا نسته که‌بعد از آنکه برین تخمها پانز ده‌روز بنشیند از هر یك ازین تخمها یك‌یك چو چه گکی می براید ؟ آن مر غ تیز پرواز آتشین مزا ج که‌ازشا خی‌بشا خی می پرید و پنج دقیقه دریك جا قرار نمی گرفت آیا بشوق کدام‌حس ، وشو ق کدام‌رو ح به ایـــن چنین یك و ضع‌تحملفر سا هفته هـــامی نشیند .و طاقت می آورد ؟وقتی که‌چو چه‌گکها میبرایند آیابه ما درشان که تعلیم مید هد که آنهامحتاج غذا می‌باشند ؟ هر طر ف را دو رمیکند ،غذای موافق معده‌های‌ناز ك آن چو چه‌گکها را انتخاب میکند،وبه منقار خود گر فته می آورد،آیااین صنعت بسیار ناز ك و مهم را ازکه‌تعلیم نموده ؟آیا آ ن‌کدام حسیست که طبیعت اورا بیك پا ایستادن وبخواب رفتن عاد ت داده ،آیا کدام حسیست که برای نگهبا نی وگرمی ای آنها روز ها بیك وضع ناآرامی برسینه‌و جا غور میخوابد؟ فکـــــرخود را یکقدر ی پیشتر ســـــو ق بکنیم :

آیا آن تخمی راکه منشا نسلهای‌بی نهایت حیوا نست که‌سا خته و از کدام ما شین به عمل آمده ؟آیاآن تخم حیا تی راکه در مر کز بیضه

موضوع است کداممقدرت خوارق‌نما خلق کرده است ؟
چه‌حادثه عقل پر اندازانه .
در درون مایع بیضه بعد از یك‌کم‌وقت یك مخلوقی دیگری که به پدرو ما در شبیهه است به‌حرکت می افتد ! زردی تخم بیك تنا سخ بزرگ اعجاز نمایی گرفتار آمده‌جاندار میشود !قسم زلال سفید آن غذای این مخلوق جدید مـــــی‌گردد! آهسته آهسته اعضای وجود چوچه‌گك تشکل و تکامل کرده می‌رود ! در ظرف یك چند روز بالها وپنجه ها معلوم میشود !سر از سینه جدا میشود ! پس معلوم شد که‌وقت چاك نمودن محبس قفس‌بیضه وی در رسیده است ...
برای به جا آوردن خدمـــــت‌شکستاندن محبس بر منقار کوچك نازك آن مخلوق جدید در درون تخم‌یك پوش سخت و کلفتی پیدا می ـ شود که بعد از بجا آوردن خدمت‌آن پوش پس می افتد . با این‌پوش غلیظ وسخت منقار خود بیضه را میشکنند و سرك کوچك‌خود را میبرارد .وبمدد حرکت دادن بال‌های خود سراسر از محبس‌خلاص می شود.
ای آشیان بلبل! تو از برای من‌یك نسخه کبرای حکمتی ! که‌بقدر همه عواملی که مسلك شمس‌را تشکیل داده بزرگی!
ای ذات واحد بیهمتا !! ی‌خالق‌یگانه همه این عوالم بی منتها ! کوچکترین مخلوقات بقدربزرگ‌ترین مخلوقاتت حکمت آمیزوعبرت انگیز است !!!...
(انتها)

فعا لیت ها ی ژور نالیستیکی:

و قتی از فعا لیت های ژور نـــالیستیکی محمود طرز ی صحبتی به میان آید ، به هیچو جه نمی توا ن قب پدر ژورنا لیز م افغا نستان را که برحق به وی نسبت داده شده از یادبرد. با اینکه قبل ازمحمود ــ طرز ی نیز جریده نگار ی درکشوروجود داشته و در دوره امیرشیر ــ علی خا ن جریده به اسم شمس ــ النهار به چاپ میرسیده است ، و همچنا ن یک شماره از جر یــــــده سراج الاخبار پنجسال قبل ازاینکه محمود طرز ی مسوو لیت آ نـــــراداشته باشد با مدیر یت مسوو ل مو لوی عبد الرو ف به چاپ رسیده است اما کار نشر مجدد آن اصو ل جریده نگاری را در کشور به یک سیستم مبدل سا خت .

طرز ی در کار نشر اخبـــــــارمعتقد بود که ((اخبار چنا ن یـــک آیینه جها ن نما ئیست که در خانه نشسته انسانرا از احوا ل جها ن با خبر میگرداند ... اخبار چنا ن یک تیغ عریا ن برا نیست که زبا ن بد خواها ن غلط اند یش وطن ر ا مقطوع میسازد ... اخبار چنـــــان معلم ادیبیست که انسا نرا بدو ن قید و فشار بر تحصیل و یادگرفتن بسی علوم و فنو ن عالیه شو ق ورغبت میدهد... اخبار چنا ن گلزار پراز هاریست که هر کس موا فق طبع خود گلی از آ ن بر چیده می ــ تواندوالحا صل از مطالعه اخبار همه صنف مردم مستفید میشو ندو شده می توانند))*

محمود طرز ی با چنین اعتقادی نسبت به اخبار اصول اسا سی و

---

* سیر ژور نا لیز م درافغـــانستا ن ، نو شته محمد کا ظــــم آهنگ ص ۵۲

بنیاد ی روزنا مه نگار ی را کـــه اطلاع دادن ، تعلیم دادن، سر گرم ساختن و روح دادن است بکلی درنظر داشته و بر بنیاد آ ن کـــار نشر اخبار را آغاز نمود. به همین دلیل است که سراج الاخبارافغانیه را ((او لین قافله سالارمطبو عا تافغا نستان)) پذ یر فته و نشر آن را در راس کار ها ی نویسنده گیمحمود طرز ی قرار داده اند. او میدا نست که اخبار ز بـــانمردم است ،و ضرور تا هر ملتی بایداخبار ش را داشته باشد .و ازسعی تلا شی راکه برای ایجـــاد ((این گرا می نا مه وطنی)) بـــهخرج داده بود خیلی هم را ضـــی بود . او میپندا شت که با نشر سراج الاخبار مردم خود را از جمع ((اقوام وحشیه و بدویه)) بیرو نآورده است .وی در مقاله افتتا ح کلام در شماره اول سرا جالاخبارگفته که :((اخبار ها درین عصر به مثابه زبا ن ملکها و ملت ها قا یمگردیده است ، و درو قت حا ضـــر بجز اقوا موحشیه و بدو یه هیچیکدو لتو قو می... مو جود نیست که مالك اخبار نباشد))*

طرزی به کار ژور نا لیستیکـــیاش عشق میورز ید و هیچ کسب ومسلكو هیچ پست و مقا می راباآن برابر نمیدانست و به آنانی که مصروف اینکار بودند سخت بـــهدیده قدر مینگر یست . وی خیلی می پسندید کهکار کنا نمطبو عا تحر فشان رابی هراس گفته و هر آنجاکه نابسا ما نی و جو دداشته باشد آ نرابر ملا ساز ند ، ز یرا کاریك ژور نا لیست خوب همین استو پخش و نشر چنین مطا لب حقمسلمش.

محمود طرز ی سعی دا شت تااز طریق کار مطبو عا تی به تعلیم و تربیت افراد جا معه اش پر داختهوجریده اش و نا مه اشچونمشعل تا بنا کی را هگشا ی مرد مشـــــبسوی تر قی وسعاد ت باشد .

---

* مقالات محمود طرز ی درسراجالاخبار افغا نیه ص ۷٤

دیری نگذ شت که اسمو رسم سراج الاخبار از سر حدا ت کشور به بیرو ن انتشار یافت . حلقـات روشنفکر ی هند، ایران و بخشی از آسیای میانه باعلا قمند ی تما م به خواند ن مطا لب آن می پردا ختند.
درین مورد یاد داشتی را نقـل مینماییم از سناتور سابق و رئیس اسبق تمیز و زارت عد لیه محمدامین خوزیا نی که در پشاور تحصیل میکرد.
((به سا ل اول تعلیمی پوهنتون پشاور ۱۳۳۳ ق (۱۹۱۵م) درشعبه علو م از فبروری تا جولای تحصیل میکردم . شماره های سال چهار م سراج الاخبار که جریا ن جنگـ عمومی نخستین را به کمال صحت و آزادی از منابع تر کی و عر بی ودری والسنه اروپا یی نشر مینمود ، دلچسپی های معلمین و متعلمیـن راجلب کرده بود. به و قت فرا غ از تدریس ، بعد از نماز ظهر تـا نماز خفتن برای مطا لعه کتـب وجرا ید در قرا ئت خا نه مکتبه پو هنتون پشاور ، تشر یـف میاور دند. دیده میشد که بر ا ی اقناع مطا لعه کننده گان سرا ج الاخبار سوزن دو خت فور مه ها ی اخبار را میکندند . به این صور ت شانز ده نفر می توا نستند که یك نسخه شانز ده صفحه یی هـر نسخه از نسخه های چهار گا نه واصله قرائت خا نه را در عین حال مطا لعه نمایند . هر فور مه را یك نفر یا دو نفر بد ست خود مـی گر فتند ، پشت هر صفحه یکنفر ایستاده میشد ، وقتی که ازخواندن یك صفحه فار غ میشد به صفحه دیگر متوجه میشد . خا لیگاه را شخص دیگر ی از شا یقا ن پر می نمود . هر که ازشصت و چار نفـر مصروف مطالعه از مجلس می برامدجای او را دیگری پر مینمود . هر قدر که وقت عصر نزدیك میشـد تعداد شایقا ن فراوا نی میبا فت. پشت هر صفحه تاچهار نفر ایستاده میشد و تعداد خوا ننده گـا ن از شصت و چار به دو صدو پنجاه و شش نفر میر سید . حتی بـعد از نماز شا م که تعداد نفر کاستـه میشد ، باز به انداز ه همان شصت

وچار نفری بالغ می بود)) *

در مورد تاثیرا ت سراج الاخباردر خار ج از کشور استاد عبدالحی حبیبی نیز چنین نو شته است : ((... اما در خار ج مملکت همـــه حریر خا مه محمود طرز ی‌در گوش‌های مردم ، سا معه نواز بودوچشم های خوا ب بردگا ن را با ز مـی‌سا خت .

برای مثال : در فبرور ی ۱۹۱۷میلا دی جنرا ل کورا پاتکیـــــن حکمرا ن روسیه تزار ی‌درترکستان‌تلگرا می به نماینده رو سیـــــه تو میسکی که در هند بودفرستاد:که شماره ها ی سرا ج الا خبـــار در بخارا و بلاد دیگر تر کستا منتشر میگردد و از مـقا لات آ ن احساسا ت ضد روسی وبریتانوی‌در مردم به جنبش آمده است ، بنابر ین باید دو لت هندبر تانوی‌بر امیر افغا نستان فشار آورد ، تا این جریده خط مشی تبلیغی خودراتغییر دهد . تصد یق این سخن رانو یسنده این سطو ر ازمرحوم صدر الدین عینی پیشرو حر کت جدید فکری در مردم ماور النهر واو لین رئیس اکاد می علــــوم تاجکستا ن در سنه (۱۳۲۵ ش)در شهر قدیم سمر قند شنیدم ،که در تاشکند در مراسم تجلیل سا ل۲۵ پو هنتون آنجا شرکت کـرده بودم . شاد روان عینی که مـــردمحتر می بود وبه لهجه شیر یـن تا جیکی حرف میزد گفت:(درایام‌حکمرانی امیر اخیر بخارا،جوانان تا جیك بیدار شده‌و اورا به‌اصلا حات جدیدو تا سیس مکاتب‌وآزادی مطبو عا ت واداشته بو دند .چون‌سراج الاخبار کابل و نوشته های محمود طرز ی هم بما میر سید وآنرا اندر خفا میخواندیم، گماشته‌ـ گان امیر بخارا نمیگذا شتند وخوا ننده سراج الاخبار را تعقیب‌وتنبیه میکردند.

خوب بیاد دارم که روزی فطر ت‌بخارا یی یك شماره سراج‌الا خبار را در حجره مدرسه بخارا بمــــن‌رسانید و در هما ن دم‌جاسو سـ

* مقالات محمود طرز ی درسراج‌الاخبار افغانیه ص‌ص ۸۳۲-۸۳۳ .

امیر بخارا به‌تعقیبش آمد ، و لی‌من‌آن شماره را در لحاف پیچا نیده‌و ازنظرها مخفی داشته بودم .اکثرشعرای جوا ن‌تاجیک‌به‌پیرو ی‌اشعار تنبیه آور سراج الاخبار ، شعرهامی‌سرودند و جوانا ن تا جیك آنرا از بر میکردند . پیام سراج‌الا خباردرجوانا ن ماور النهر خیلی تاثیرا ت نغزو نیکو داشت). اما در هنــدوستا ن قراریکه از اسنادمحرما نه ۲۱جولای ۱۹۱٦ م ، محفو ظ د ر آر شیف ملی هند (شعبه دا خلی سیاسی) بر می آید: شماره ها ی‌سراج الاخبار علاوه بر اینکه د ر بازار ها ی بلاد افغا نستا ن‌و قبایل‌پشتوزبا ن سر حد ی دست بدست میگشت ، در جراید هندو پار س‌وکشور عثمانی نیز مطا لب آ ن اقتبا س میشد . بنابر ین‌درسپتمبر۱۹۱٤ م W.m. Haily چیــف کمشنر دهلی به سر ما مو راطلاعات‌جنا بی Sir chavles cliveland نو شت : چو ن‌لهجه سراج الاخباربه‌کلی منافی منافع ماست ، با ید ورود و توزیع آنرا در هند ممنوع‌قرار دهیم ...)) *

از آنجاییکه امکانا ت نشروطبع‌کتب ورسا لات خیلی محدو دبوده، محمود طرز ی سعی دا شت‌از طریق‌نشر سراج الاخبار مطا لبی ازعلوم وفنون مختلفه را بخورد مردم بدهد.او نو شته است که ((سراج‌الاخبار افغا نیه یکدانه جر یده است که‌جلوه‌گر بازار معارف شده است ، لهذا مجبور است که خود راجامع‌الصفا ت سا خته در راه استفا ده اخوان دین و همو طنا ن عز یــزخود عر ض خد مت نماید ،و از ین است که هم بصفت یك مجله‌علمیه‌وهم به‌شکل یك رسا له مو قو تــه ادبیه ، و هم بطرز یك جر یـــده‌سیاسیه و هم برنگ یك اخبـــار خبر های یو میه شده بمیدا ن‌میاید.اگر هم چنین نکند چه کند ؟ زیرا برای یك مملکت ، از هر ر قــــم‌این چنین جـرایدی‌که مـــذکـــور گر دید ،به‌صدها جرا ید لا ز م است . حالا نکه(من بیك دل عاشق

---

* جنبش مشرو طیت در افغـــانستان تالیف پو ها ند عبدالحـــی حبیبی کابل ۱۳٦۳

صد آتشین ر خساره ام) *

به همین دلایل سراج الاخبار را از یك جهت در داخل کشـــو ر وبیرون از مرز های آ ن شدت کسب کردو از جانبی محافل ارتجا عی دا خلی و خارجی در صدد چید تو طعه علیه آ ن بر آمد ار تجاعی حال بیمورد نخوا هد بود تـــــاجسته وگریخته نو شته ها ی طرزی را در مواردگو نا گو ن ببینم.

تو جه به اولا دو طن از جمـــع مطالبی است که پیو سته افکـــار محمود طرز ی را به خود جلـــب کرده . او اطفا ل را ((نو نهالان ترو تاز ه چمنستا ن و طن)) مـی دا نست و بدین باور بود کـــــه ((اگر خو بتر بیت شو ند میوه های شیر ین برای وطن بار مید هند)). وهمین اطفا ل است که مردا ن آینده هستند و آینده سازا ن جا معه.

طرزی برای خد مت گزار ی به این گروه از افراد جا معه اش در میزان سال ۱۲۹۷ جر یده تاسیس کرد به نا م سراج الاطفا ل . ایـن جریده که در هر پانزده روز یکبا ر، به نشر میر سید منبع خیلی خوبی بود برای کسب معلو ما ت آفا قی وانکشا ف ذ هنی اطفال ونوجوانان میهن. به همین ترتیب محمودطرزی رشد فکر ی زنا ن را که نیم بد نه وطن اند ، نیز از یاد نبرده بود . او ضرور ت تعلیم دادن به زنا ن و پیشر فت آنانرا از وا جبا ت زمان میشمرد . برای این منظور ازشماره هفتم سراج الاخبار ستو نی تحـت عنوا ن(نا مورا ن زنان جهان) بـه نشر میر سید. با اینکه در مو رد مخا لفت ها یی و جود دا شت اما طرزی استوار و متین در این راه گام گذاشته و به پیش ر فت .او می‌ـ نو یسد :((برای فا یده بردا شتن بی بی ها ی مستو را ت وبیگمها ی مخدرا ت وطن عز یز خود ، احوال زنان مشهور جها ن را گا هگا هی در ج اورا ق سرا ج الا خبـــا رمینماییم ... حتی اگر کسی بر ما ایراد بگیرد که هنوز در صد یکی میا ن مردا ن پیدا نمیشود و ا ز

* مجموع مقالات محمود طرز ی صفحه ٦٨

مطالعه سراج الا خبار فایده نمـــی‌گیرد ، چه جاییکه زنان ، اینچنین اعترا ضا ت سدراه مانخوا هـــدشد . هیچ ملتی نیست که‌ازابتدای ظهور خود عالم و دانا و صنعتگر بد نیا آمده باشد)).*

واما بیشتر ینه تلاش محمو د طرز ی را در کار مطبو عا تی ،می توا ن در نو شته های سیا ســی‌اش جستجو نمود . طرز ی منحیث یك نو یسنده بیدار دل‌و میهـــن‌پرست ((هر چه گفته از بهبـود وطن‌گفته و هر چه نو شته درمدافعه‌وطن‌نو شته است)).

هر نو شته اش پیغا می ا ست‌برای بیداری هم میهنش و هـــر سروده اش سر شار از عشــــق‌به‌وطن. برای طرز ی‌وطن همیشـه معشو ق و حبیب و دلنشین بوده.

((ای خا ك پاك وای وطن خو ش‌زمین من
معشو ق مــن‌حبیب من و دلنشین مـــن))

طرز ی در مورد وطندو ستـــی‌در شماره هفتم سا ل اول سرا ج الاخبار نو شته :

((ای همو طنا نَ دانش قر ین، وای هم ملتان‌همد ین وهم آیین!آیا میدانیم که وطن خود ما نرا چرادو ست میدا شته باشیم؟ اگر از همه سبب ها ی بیشمار آن یگا ن‌یگا ن بیان کنیم ، می باید از همه کاینا ت سخن‌گو ییم ، زیراکاینات‌وطن ماست . مو جود یت ما به‌وطن وابسته است ، مقصد از دو ست دا شتن وطن تنها عبار ت‌ازدو ست دا شتن خا ك و چو ب و سنگـ‌ومیوه و باغ‌و غیره نیست بلکـــه وطن خودرا دو ست دا شتن است،شرف و عز ت میلیت نا مو ســـ خودرا دو ستّ دا شتن است.آزادی‌خودرا دو ست داشتن است)).

طرزی دایما اذعان داشته‌که وطن‌بر افرادش حقو ق فراوا ن‌دا شته ولزو ما دین ها باید ادا شود ،وطن‌مادر است ، پدر و اجداد ا ست و

---

* سیر ژور نا لیز م در افغانستان‌نو شته محمد کاظم‌آ هنگ ص ص ۵۷_۵۸

دور ی از آ ن رنج جانگداز. و ی‌دوری از وطن را در یکی ازنو شته هایش چنین تر سیم نموده‌است :((دل انسان دایما مانند سوزن قبله نما بر هما ن جهت وطنش متو جه‌ومایل می باشد ، و همینکه یـــك فر صتی بدست آرد ، ما نند مرغ‌رشته از پا گسسته به‌آنطر ف یا تنها یا اگر بتوا ند با همه آشیان‌وخانمان پرواز کرده میا ید.

آیا نمی بینید که درز مان جنگهاوجدا لها در مابین دو لتهاو ملت‌ها يك آلما نی که در هندو ستا ن‌وطن‌متخذ کرده باشد با يك‌فرانسیس یا‌یك یو نا نی‌که در چین یاامریکا مقیم باشد ، هماند م می بینم که اگر تجار ت داشته باشد، تجار ت‌خودرا ، اگر مزر عه دا شته با شد مزر عه خود را ترك کرده بسو ی‌وطن خود میرود .

از ین چه پیش میشود ؟ از یـن‌پیش میشود که‌و جدا ن، ایما ن، عقل اذعا ن همه بر ین حکم میکندکه آنو طنی که حق ورا ثت، حـق ولادت ، حق پرورش ، حق نو ش‌و خور ش ، حق شفقت ما در ی ، حق تر بیه پدر ی ،حق ازدوا ج،حق به سر رسا نید ن او لاد، حق تابعیت ، حق مطبو عیت و بســـی‌حقوق دیگر دارد ، درتهلکه حملـــه دشمن افتاده است . به تعبیر دیگروطن که ما دراست ،وطن که پد ر واجداد است ،وطن ز ن و او لا داست ،وطن که شرف و نا مو س وافتخار است مبادا که در چنگ دشمن جا نستا ن آن در افتد))*

طر زی در نو شته ها یش بار هامردم رابه جنبش و تحر ك فـــرا خوانده است . بااینکه بارهاچنین‌نو شته ها مورد مخا لفت‌مسوولین دو لتی قرار گر فته وحتی بار ی‌بعد از چا پ نیزسا نسور شد ه. نمو نه از چنین نو شته ها یکـــی‌مقا له (حی علی الفلاح) است که‌در شماره ده سال سال پنجم سرا ج‌الاخبار به نشر رسیده اما مقا له دوباره بر داشته شـــده وبه‌جای‌آن‌مطالب دیگر ی اندا خته شـــــده

* مجمو ع مقالات محمود طرز ی‌در .... ص ۳۱۷

است . ازین نو شته یك نمو نه‌درآرشیف ملی مو جود است.وشاید هم چند نسخه دیگـر نزد هـــواخواهان آن بـاقیمانده بـاشد . در مقاله این مطالب گنجانیده شـــده‌است .

نوارا تلختر میز ن ،چو ذو ق نغمه کم یابی
حدی را تیز ترمیکن،چو محمل را گرا ن بینـــی

آ ری ، آری : هر آنقدر کـــه می توانی نوارا تلخ تر بز ن!همان قدر که در حنجره ات بگنجد حدی‌راتیز تر بکن! زیراو قت ، ما نند نفسها ی آخر ین بیمار ، در گذر است ، و محفل بی خبر! تابخواهی که‌آ هنگ نغمه ((آسا)) را را ستکنی سرود نوا ی شام ((کلیانی)) بیوقتی ،تابه «اصفها ن»و«حجا زت»میکشاند !چراکه متز ل خیلی دراز است . و محمل بدر جه یی سنگین‌میرود که صدا های حدی ، باآوا ز های در ها د مسا ز آمده ، شرق وغرب رادریك اهتزاز سا معه‌خراشی در آورده ! اما هزار افسو س، که‌اشتران بار بردار ، محمل یـــا غمگسار را از کسالت و عطا لت وانمی رهانند و قدم از قدم بر نمی ـ دارد.

بشنو ! بشنو ! که نوای هـــر نغمه را مقا میست و ذو ق‌وآ هنگ هــرمقامــی ، بـاوقـت معیاد معین‌آن کا مل‌و تمام ، و قت چون‌مساعد آمد ، از فر صت استفا ده کر د ه،مقام مخصو صش رانوا ختن لازم می آید که اگر مقام باو قت تمام نیایدذوق آ هنگ در نغمه او تار تارومار میگردد !

صبح شدبر خیز ساز را ستی آسانواز!
شام حر مان در عقب با شد،چووقت از دست شد!

مبلغین اسلام بابلاغها ی‌حقیقت مقام نغمه ها ، میسرا ید حد یهامی خوا ند ، آواز ها میدهد فریاد هامیکنند ،((بیدار شو ید)) گفته‌فغان هابرمیکشد، «هشیار گردید » ندا ها کرده، متابها میدوا نه ، اما که می شنود؟! که میخوا ند ؟که گوش‌می نهد ؟چند نفر میفا مد، چند

شخص میداند ؟ چند تن بر میخیزد؟کو ، کجا ، کی !
آتش ها افرو خته میشودجها نراآتش فرا میگیرد . کرهٔز مین شکل یك ولکان مهیبی را کسب مـــــی‌نماید . انفجار های عظیمی به عمل می آید ، سیلا بهای مواد مذا ب شده ما نند اژد های آتشین‌سهمگین از هر طر فسیلان مینماید .خشك،تر، خوب، بد ،هر آنچه در پیش و تصاد ف میکند ، پاك سو خته ومحو کرده میرود .از قعر بحرآتش فورا ن کرده بکره نسیمی تاثیر می‌کند به‌عو ض بارا ن ر حمت ، از لــکه های ابرژیپلین‌ها ، قطره های‌بو مبه ها غضب میریزد در کجا می افتد ؟بران نمرود ها، فرعو نها شداد هایی میریزد که‌به خداو ند ی بحر ها مد عی شده اند . شیپو رکجو پیچ ادعا های خداو ند ی‌برهارا بر کمر آو یختند ، و در بیر ق برافرا شتند میلیو نها میلیو نهــــا بشر یت را اسیر عبیدسا ختند .چه استقلال ها ، چه آزادیها، چـه حکو مت ها راپایمال نمو دند . چه‌خانمانها ، چه خاندانها را بــربـاد کردند ! هنوز هم خیالها دار ند،که چها کنندو چه تقسیمها ی برا- درانه و چه کاسه‌بخشیها ی‌خویشا وندانه‌بکار برند !

الله الله ! ((مادر چه خــیالیم فلك در چه خیال))! فرعو نی‌دعوی ربوبیت میکند : دما غ شکنی د خانه خو دش تر بیه شده ، بسر میر سد ، وبیك عصا ، ما نـنــــدسنگ بقه در قـهر قلزمش غرق‌می- نماید !نمرودی بدعو ی الو هیت برمیخیزد پشه‌پـاشکسته‌یی به مغز خوردنش ما مور میگردد! پر کار داران پر کار ی ظهور میکنند ، یك نوك پر کار خود را بر یك نقطه‌وحیاغر ب شمالی گذا شته دیگر نو ك آنرا برهر هر طرف کرده دور داده‌در خریطه عالم هیچ قطعه‌و نقطه‌را نبینی که از اثر خون آ لود نو ك پر کارغدارانه اش ، خا لی‌ما نده باشد! بحر ها از من است! برها ازمنست !در قطعه ها ی پنجگا نــه زمین، ارا ضی هــا ی وا ســعه ازمنست :ممالك نسیحه از منست! کو سهای بی شمار سیاه ، سرخ،زرد، رنگارنگ از منست ! طلا ها

ونقره ها ی بی حسا ب شو ح و سنگ از منست !

درعالم وجیدمنم! پرنفوس بشر، جبارعنیدمنم! دوالطبش الشدید منم سرسدید منم! درهای خمه آبناهای عالم را کلید منم ! منم منم ! دیگر نیست ، همه هستی‌ها ،دربرهستیم باشد نیست ! ...

دیدی که چطور شد ؟ از اصـــل مر کز ش ، بلی !بلی! تام از اصل مر کز ش ، يك دینا میت کفید همه محیطش را به لرزه در آ ورد ! آتش داد، در داد ،سو ختا ند ، دا هیه ها ی عظما یی که عالم را انگشتری انگشت خود میدا نستندعقل های خودرا گم کرده حیر ت زده شدند . خزینه ها یی که گویازمین از برداشتن آن بستوه آمده بود ، واز کوه امداد میخوا ست ،بدرجه خالی گردید ، که تخت‌ها ی زیرین صندو قها ی آن پدیدار آمد!خرس‌های سفید قطب شما لـــــی، صورت شیر های بر فی را گرفته انجماد یافت ، ناخن ها یش د ر کفشها یش فروریخت . آتش هـــا،دودها ، بخار ها منجمد ش ساخت! بلی بخت چون بر گردد ، آتشـــ کار برف میکند !

به ما وشما چه ؟به بلای ما، بدردما! خدا از اینهم بدتر ش کند!ما غم خودرا بخوریم ، به‌حال خـــودبیندیشیم . هر نغمه که میسرا ییم از خودبسراییم! هر ساز یکه مـــی‌نوازیم ، از خود بنوازیم ! حادی حـــدی محمل خود شویـــم اما نواررا تلختر زدن لازم ! حدی‌را تیـــز کردن لازم !

مراد از کلمهٔ جمع «ما» مسلمان است ، مقصد ازتلخ ترنوازی نـــوا وتیز کـــــردن حدی ، صاف صاف گفتن پاك پاك فهمانیدن است .

«سراج الاخبار افغانیه» يك اخبارمسلما نیست ، نه انگریز یست، نه روسی،نه فرانسویست،نه‌تلیانی نه جرمنیست ، نه اوستر یا یی، نه چینیست ، نـــه ژاپا نی ، صر ف مسلمانیست . درمسلمانی هـــم ، محض افغانیست هرچیزیکه میگویدهر نغمه‌یی که میسراید،هر نوایی که مینوازد،ازنقطه نظر افغانیت میگوید،از مقامات علویت افغانیت میسراید

ازنواهای شرافت ملیت می نوازد !
افغانیت که گفته شود ، هیکل دلاوری وغیرت را، به نظر باید آورد. افغانیت که گفته شود ، مجسمهٔ دینداری وحمیت را درنظر باید تصور کرد . افغا ن، هما ن افغا نست ،که در راه حفظ شرافت ملی خود درراه آزادی واستقلال ملکی خود ، درراه رهایی دادن ناموس وطنی خود دایماً به ریختن خون خود، به فدا کردن جان خود، به هباساختن مال خود، در مقابل دشمنان دین ووطن خود، افتخارها، مباهات نموده است.
دره های خیبر وبولان ، جنگلهای کوههای پیوار، کرم، کوژك ،آسمایی شیر دروازه ، میدانهای موشکی غزنی میوند . وادیهای تپه های چهاردهی بیمارو، مرنجان، قلعه های بالاحصار شیر پور، مرغاب، شغنان رابببینید که هریك شا هد عد لیست، که اگرخاکهای هرنقطهٔ آنها را تحلیل کنید به جزخون نجس دشمنی دین ووطن را، با خون مقدس فدا ئیان و رهایی دهنده گان دین ووطن از دیگرچیزی مخروج نخواهد یافت افغان همان افغانیست ،که به شرافت قومی وحیثیت ملتی خود مینازد ! بر خود میبالد ! اگر افغان را به غیر از افغان ، هرچیزی بگو یی، یعنی مکی ، مدنی ، حتی اگر ملائیکه بگویی، هم گویا به خنجر زده اش خواهی بود !
خود این عاجز، در اثنای سیاحتهایی که درعالم کرده ام بهر سر زمینی که رسیده ام ، وبایکی از افغانان هم ملت خود بر خورده ام، آن افغانرا، بحیثیت افغانی وشرافت ملتی خود، بشدت وعصبیت فوق العادهٔ افغانیتش متمسك دیده ام . حتی بایکی از علمای فاضل وفیلسوف ،که اکثرعمرگرانمایه خود را بسیاحت و تحقق وتدقیق احوال عالم واطوارامم بسر آورده بود دریك کشتی بخاری، دربحرسفید ، ملاقی وهم صحبت شده بودم، که آن ذات محترم به من چنین فرمود :

((يقين دارم ، كه‌شما ملت‌افغانيه‌استعدادو قابليت آنرا داريد كـــه يكى از ملل معظمه غالبه دنيـــــابشويد)).

چون پرسيدم كه :

((آيا اين‌را از چه استدلال‌فرموده‌ايد ؟

به جواب فرمودند كه :

((من در هر جاييكه‌بايك افغا نى‌تصاد ف كرده پرسيده ا م كـه : شما كيستيد ؟ به چنان يك و ضع‌مفتخرانه و شد ت دلاورا نه، دست برسينه زده ، و((من افغا نم !)) گفته است، كه مرا حيران سا خته است !الهذا يك ملتى كه به ا ين‌در جه بشرا فت ملتى خودمفتخر، وبر غرور قو مى خود متعصـــــب‌باشد ، ممكن است كه‌يكى از اقوام جليله عظيمه دنيابشود)).

حى على الفلاح! اى ملت نجيبـه‌افغا نيه !شرا فت ملى ، عظمـــت قومى خود را محافظه‌كنيد! استقلال‌وحاكميت دو لتى خودرا صيانت نماييد ! افغان كه به ديانت‌ودينداری ، به‌شجاعت و بهادری، به‌غيرت وناموس شعاری ، در تما م دنيـــامشهور ومعرو ف شده با شد آيا اين را بر و جدان و ايمان وشرف‌وناموس خود چسان گوارا كـــرده ميتوا ند كه نا م حمايت و تا بعيت دولت اجنبى غير دين و غير ملـت براو بوده باشد ؟

حاشا حاشا ! كلا كلا ! افغــان به بسيار آسانى ، وخوش گوارى مرگ را قبول كرده ميتواند و لــى هيچگاه ، به هيچ صورت، قطعــــاً، قاطبا، كلمات متعفنه معده بشـــو رآورند ، تابعيت وحمايت را هضم كرده نميتوانند! معنى صاف وصريح تابعيت وحمايت اين است، كه يك دولتى ، بديگر دولتى بگويد كه :

«بغير ازمن، ديگرى را نشناس! به غير ازمن، باديگر دولتى حر ف مزن ! به غير از من، با ديگر دولتى‌عقد معاهدات يا رابطهٔ منا سبا ت

ومعاملات مکن : به غیر ازمن، به‌دیگر دولت نه سفیر بفرست، ونه سفیر قبول کن !»

معنی صاف و صریح استقلال تام، و آزادی کامله نیز این است، که هر دولت، درهمه چیز هایی که‌در بالا مذکور گردید، مستقل وآزاد باشد .

دنیا به یك حال نمی مانـــد ، بشریت بر مدارج مختلفه سیرودور میکند ! طفل میباشد ، شیرمیخورد، جوان میشود ، شیر گیر میگردد . بکمال میرسد ، خود را کا مل‌میکند.

ملت نجیبهٔ افغان بیـــنایـــی ، دانایی ، آگاهی حاصل کرده به‌خیر وشر به نفع و ضرر خود پی برده، شرف آزادی‌قومی، حقوق، استقلال ملتی خود را بخوبی شنا خته تا به‌حال هرچه بود بود ، هرچه کـــه شد شد ! لکن بعدازین افغان آ ن افغانی نیست که ازحقوق خودچشم پوشی بتواند باقی دارد.)) *

مقالهٔ حی علی الفلاح ندای‌آزادی بود، ندای که امیر وقت‌نمیتوانست د ربرابر انگلیس این ندای انسانی‌را بلند نماید . ولی طرزی بانواختن چنین شیپور آزادی تحرك جدید ی‌را بوجود آورد .

در کار نشر جریده اگر ازیکسودا منهٔ تفتین و تو طئه ها گسترش میبافت ، از جانب دیگر رنـــگ‌سیاسی آن پخته تر شده و راهش را در میان جامعه ومردم بیشتر بازمیکرد . مطالب منتشره در سراج ـ الاخبار به مردم شعور سیـاســی‌داده، فکر ایجاد تشکیلات سیا سی راکه هسته مرکزی فعالیت هـــای‌محمود طرزی را تشکیل میداد ، در آنان بیدار میکرد .

طرزی از لحاظ اندیشه هـــا ی‌سیاسی با پیروی از سید جمال ـ الدین افغانی ، یکی از طرفـداران جدی اتحاد جامعهٔ اسلامی درضدیت

---

* به نقل از مجموع مقالات‌محمودطرزی در سراج الاخبار افغا نیـــه ص ۳۷۳ـ۳۷۸

با امپریالیزم بود .

او، بارها در مقالاتش مطالبی درین زمینه نوشته است. درمقالهٔ «آسیا باید از آسیائیان باشد» *مینویسد که کشور های غربی همچنانکه در دیگر قاره هابه کشورهای ضعیف هجوم برده اند، تلاش دارند که بر کشور های آسیا یی نیز مسلط شده و به غارتگری بپردازند .

بخاطر چاپ چنین مقالاتی بود که حکومات هند برتانوی و روسیهٔ تزاری به طور جدی در صدد آن بر آمدند تا توطئه های علیه طرزی سازمان داده وجلو نشرات سراج الاخبار را بگیرند . گماشته گان آنها در داخل کشور به تحریك امیر پرداخته اورا متهم به «شیطان، فسادپیشه ، فتنه انگیز، جنگ پسند، دشمن دوستان و دوست دشمنان» کردند . گرچه تا مدتزمانی به علت روابط خانوادهگی امیر با طرزی * توطئه ها جا یی رانگرفت ولی سر انجام زمینه ها ی محدود ساختن عرصهٔ کار طرزیازجانب امیر فراهم شد . گاهگاهی درنشر سراج الاخبار سکتگیبوجودمی آمد ، محل چاپ اخبار از چاپ خانهٔ رسمی حکومتی به یك منزلشخصی انتقال داده شد وازجانبی هم دوستان وهمکاران نزدیكوخیلیخوب طرزی ـ عبدالهادی داوی وعبدالرحمان لودین مورد پیگردقرارگرفتند. با اینکه حالات ، خا طر محمود را می آزرد ولی با آنهم دشواری های ایجاد شده را تحمل کرده به کارش میپرداخت .

نوشته های عبدالرحمان لو دینوعبدالهادی داوی که به اسم مستعار پریشان به چاپ میرسید ،با ایما واشارات صریح آزادیخواهانه که داشت نیز خار چشم دشمنا نبوده وپشت درباریان را به لرزه میانداخت . باری در یکی از شمارههای سراج الاخبار شعری به چا پ

---

* دو دختر محمود طرزی با دوپسر امیرحبیب الله رامان الله و عنایت الله ازدواج نموده بودند .

رسیده بود که وضع دربار ودرباریان را سخت مورد انتقادقرار داده و طشت رسوایی آنان راازبام‌می انداخت . آن شعر که تحت‌عنوان «بدنبود» به چاپ رسیده ، چنین‌است :

« در وطن گر معر فت بسیارمیشد بدنبود
چارهٔ این‌ملت بیمار میشد بد نبود
این شب غفلت که تار ومارمیشد بدنبود
چشم پرخوابت اگر بیدار میشد بد نبود
کله مستت اگرهو شیار میشد بد نبو د

روز و شب چون لنگ وشل درآشیان‌بنشسته‌ای
یاد ما غ وفکررا بیهوده بیجا خسته ا ی
دور از احباب رفته با عدوپیوسته ا ی
بر امید کارهای دیگران دل بسته ای
گر ترا همت ممدکار می شد بد نبود

مانده در دشتیم جمله شل ولنگ‌و کل و کور
کیسه بی توت‌است تنبلی قوت ودل تا صبور
رهز نان نزدیك ، تاریك‌رهرو بی شعور
راه دور و پای‌عور و خار ها اندر عبور
گر که پاك این را ههااز خار میشد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ وعرصهٔ‌جو لان فراخ
نخل‌امیداست‌در‌دل ریشه ریشه شاخ شاخ
جز خدا امید گاهی نیست‌یارب آ خ آ خ
مانده تا منز ل‌بسی فرسنگ های سنگلاخ
ای خدا گر راه ماهموار میشد بد نبود

غیر ما دشت ودرو دیوار داردبـرگ و بـار
تا بکی بر مال‌ما خنـد د گل وباغ و بهـــا ر
بار بر ما هم ببـــار ای ابـــررحمـت بار بار
بار ما اندر گل‌افتـاده اســت ودل هازیر بــار
بار الها بار ما گـــربـــار میشد بد نبود

این غـزل در صفحـهٔ حبل‌المتین مکتـــوب بود
گرچه نام شاعرش از چشم ما محجـــوب بـود
این خطـاب اوبه خود بسیارتر مـرغـوب بـود
چند گویی شاعرا این کار می شد خوب بـود
چند گویی ماهرا این‌کار مـی شد بد نبود

پند گفتن با رفیقان است گـــرچـه کار نغـز
انتبـاه مسلمان‌است ار چه از اطـوار نغـــز
هیئت ایقاظ برادر گر چه خوش‌کـردار نغـــز
از سخن‌خاموش‌شعر کاین جمله‌کی گفتار نغــز
گر ترایا جانب‌کردارمی شد بد نبود » *

وقتیکه جریده را نزد امیربردندواشارهٔ شعر را به وضع امیربرایش توضیح کردند سخت بر آشفت ودرحاشیهٔ اخبار نوشت (پریشان‌کیست معلوم شود) انتقام‌این شعر رادربار درسال ۱۲۹۷گرفت . در۱۲سرطان آنسال که عبدالرحمان لودین را به‌جرم قصد ترور امیر به زنـــدان افگندند ، عبدالهادی پریشان رانیز بی گناه زندانی نمودند .

---

* سراج الاخبارشماره ۱سال۷به‌نقل‌از کتاب ادبیات معاصر دری ازآغاز سدهٔ بیست تا جنگ دوم جها نی، نوشته داکتر اسداله حبیب .

فشار های حکومت بریتانیا درجهت خفه ساختن بیشتر و بیشتر میشد . طرزی بعضا درنوشته‌هایش این مطلب تذکر گردیده . او گفته بود «... مجبوریت انتقال اداره ازموقعی به موقعی وقرار یافتن درآن تایك موعدی ، نیز از چنان‌پریشانی‌هایی بود که خسارات مادی ومعنوی را برای جریدهٔ بیچاره نتیجـــــه بخشید . جریده درین هنگامه هااین یك را بخوبی استدراك نمود که یك‌وجب زمین را درتمام این وطـــن مقدس یعنی تمام افغانستان ما لك نیست ، باز چون بیشتر نظـــر دوانید نه تنها در افغا نستان بلکه‌در تمام کرهٔ زمین بقدر یك سانتی متر جایی که حق ملکیت بر آ ن‌اطلاق شود از بهر جریده یـــی ، درمحال خیال هم‌پدیدار نگردید...»* ویا نوشته است «... سال هفتـم گذشته، یك سال سنگین سهمگینی بود که این جریدهٔ بیچاره درآن‌آغاز تابه انجام معروض بعضی تهلکه هاوخطره ها مانده بود ، از گرانی کاغذ وهم لوازمات آن چند بـــار تهلکـــه اطفاء پذیرفتن گذرانید ... بســـا اوقاتی آمدکه جریدهٔ بیچاره از یك‌هفته بیشتر بر دوام زندگانی وابقای هستی‌خود امیدوار نماند ، دهشت‌ورشکست اداره، با کمال قهـــر و شدت به اعدام وهلاکش تهدید و تخویف نمود» **

به هر حال سراج الاخبـــار د رسال ۱۲۹۷ بنابر مشکلات ما لی و فشار حکومت از نشر باز مانـــــد وطرزی هم بیکار در خانه نشست، ولی آنچه مسلم است اینکه‌نشرات تبیهی و صراحت لهجه در سراج ـ الاخبار، زمینه ساز احیای جنبش‌مشروطیت دوم و نهضت استقـــلال طلبی در کشور گردید . به حـــق‌میتوان ادعا کرد که طرزی به جای

---

* سراج الاخبار افغانیه سـا ل‌هشتم شمارهٔ اول ۱۵ میزان ۱۲۹۷
** همانجا .

مولوی محمد سرور واصف* نشست و نهال مشروطیت را که او و خانواده اش نشانده بود ، به ثمر رسانیـــد . احراز استقلال و نشستن امیرامان الله بر کرسی امارت فصل جدیدی را در زندگی مشروط خواهان گشود .
طرزی در اولین روز های بعـد از استقلال عهده دار وزارت امور خارجه شد. او درین دورهٔ ماموریتش سعی نمود تا روابط سیاسی افغانستان با کشور های اروپایی تقویـــت حاصل نماید .
در مذاکرات بین افغانستـــان وحکومت هند برتانوی که موضوع به رسمیت شناختن قطعی افغانستان مطرح بود ادارهٔ مستقیم مذاکرات را طرزی بدوش داشت ودر مذاکرات بعدی نیز ریاست هیات طـــرف مذاکره متعلق به وی بود .
طرزی در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار (سفیر) افغانستـــان در فرانسه مقرر شد . نتیجهٔ ایـن ماموریت وی تامین بهتر روابـــط دیپلوماتیك و کلتوری فی مابیـــن کشور ما و فرانسه بود، هیات باستانشناسان فرانسه به افغانستان آمد ، اولین گروپ از محصلین افغانی جهت فراگیری تحصیلات عالی به آنجا اعزام گردید ، لیسه استقلال بنیان گذاری شد و کارهای دیگر ازین قبیل .
در سال ۱۹۲٤ کـــه اغتشاش ملای لنگ در کشور آغـــاز شد ، محمود طرزی دو باره به کشور فراخوانده شد، و اورا مجدداً به حیث وزیر خارجه مقرر کردند ، ولی از آنجاییکه دیگر مشوره های محمود

---

* مولوی محمد سرور واصـــف فرزند مولوی احمدجان از مـــردم الکوزایی قندهار بود . او قبل ازینکه لیسهٔ حبیبیه تاسیس شود وداکتر عبدالغنی خان به افغانستان بیاید صاحب مفکوره های مترقی بوده و در رابطه با مشروطیت بادوستانش بحث مینمود . (رجوع شود به کتاب جنبش مشروطیت در افغانستان نوشته استاد عبدالحی حبیبی) .

طرزی مورد پذیرش امیر قـــر ار نمیگرفت در جون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰۴ ش) که سن وی به ۶۰ سالگی رسیده بود . از کار ها کناره جویی اختیار کرده وبعداً در جنوری ۱۹۲۷ (جدی ۱۳۰۵ ش) جهت معالجه به سویزرلند رفت . اودر جولای ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ ش) دو باره به کابل عودت کرد . ولی نخواست رسماً تو ظیف گردد ودیری نگذشت که درسرطان همـــا ن ســـا ل با بر گشـت امیـــر امــان الله از اروپـــا اغتشاش بوجود آمده دامنه جنـگ داخلی در میهن گسترده شد .

در جریان اغتشاش شور شیا ن در جمع هفت فقرهٔ که به حکـومت داده بودند یکی هم تقاضای اخراج محمود طرزی وخانواده اش ازافغانستان بود . باشدت یافتن آشوب ومتشنج شدن بیشتر وضـع د ر کشور، طرزی باهمسر و فرزندانش همراه با فامیل شاه امان الله از کابل به کندهار رفت وبه تاریخ ۴ مارچ ۱۹۲۹ بعدازدریافت ویزهٔ قونسلگری ایران در هرات ، کشور عزیزش را ترك گفت واین واپسین وداع محمود طرزی بود با وطـــن آبایـــی واجدادی اش .

طرزی هشت ماه در ایران اقامت داشت وبعداً با فامیل شاه امان الله رهسپار استانبول گردید . د راستانبول جاییکه محمود طـــر زی عزیزترین روزگار زندگانی اش یعنی دورهٔ جوانی را سپری کرده بـــود ، به نوشتن خاطرات خود پرداخت . یادداشت ها اوکه به شکل کتا بی نگارش یافته ، قسمت اول آنرا تازمان اخراج پدرش از افغا نستان دربر میگیرد . وقتی برای نگـارش قسمت بعدی آن یعنی سر گـذشت خودش آماده گی گرفت دردبی درمانی سراغش آمد تا اینکه به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۳۳ به عمر ۶۸ سالگی دراثر سرطان جگر در حال غر بـــت ازوطن ودرحالیکه همانند پدرسخت دلش برای برگشت بوطن می تپید، چشم از جهان فرو بست و قـــرار وصیت خودش در جوار زیـــار ت ابوایوب انصاری به خاکش سپردند.

واما، آنچه به نام واپسین سخن میتوان گفت : محمود طرزی ژور ــ نالیست ورزیده و آگاه سیاست ــ مداری ، متبحر ، محضرت پر شور معلم بزرگ بود . هر نوشته اش خنجری بود که برسینهٔ ارتجاع و امپریالیزم فرو می نشست . طرزی با اینکه از طرفداران سر سخت اتحاد جامعهٔ اسلامی بود هیچگاه میهن خودش را ومیهنپرستی را از یاد نبرد او به مثابه یك وطن پرست آگاه به انسان وطنش عشق میورزید وآنانرا دوست میداشت . این دوستی از قماش انسان دوستی درویشانه ، نه ، بلکه دوستی یك مبارز یك انقلابی و یك عالم بود ، واو میهنش را دوست میداشت وبرای سر بلندی آن خواستار تحقق یك آرمان عالی انسانی بود .او رسالت انسانی اش را فراموش نکرد ، علیه هرگونه بیداد گری به پا خواست . در هرکجا کمبودی را دریافت آنرا بر جسته ساخته انگشت انتقاد گذاشت ، موقف بلند ومقام های دولتی هیچگاهی وی را از موضع انسانی اش دور نساخت وسر تسلیم به این و آن فرود نیاورد . او گفت و نوشت وبه قول خودش «هر چه گفت از بهبود وطن گفت و هر چه نوشت در مدافعهٔ وطن نوشت ...» و یا :

« گه خوب و گهی زشت، گهی نظم و گهی نثر
محمود همی (گفته) وقصد ش (بده) خدمت»

پایان

مآخذی که در نگارش رسالـــهٔ‌حاضر مورد استفاده قرارگرفته‌اند:

۱ـ پراگنده ، مجموعهٔ اشعـــا رمحمود طرزی . مطبعه عنایت ، کابل ۱۲۹٤ .

۲ـ از هر دهن سخنی واز هـرچمن سمنی ، محمود طرزی، مطبعه عنایت، کابل . ۱۳۳۱ .

۳ـ مقالات محمود طـــرزی درسراج الاخبار افغانیه ، به کـوشش روان فرمادی، مطبعه دولتی، کابل، ۱۳۵۵ـ۹۷ـ۱۲۹۰ ش .

٤ـ جنبش مشرو طیت در افغانستان، استاد عبدالحـــی حبیبی ، مطبعه دولتی، کابل، ۱۳٦۰ .

۵ـ سیر ژورنالیزم درافغانستان، محمد کاظم آهنگ، از نشرات‌انجمن تاریخ ، ۱۳٤۰ .

٦ـ ادبیات معاصر دری از آغازسدهٔ بیست ، دکتوراسدالله‌حبیب، چاپ گستتنرپوهنتون کابل، ۱۳۵۷ تاجنگ دوم جهانی .

۷ـ شماره های مختلف سرا ج‌الاخبار افغانیه .

۸ـ تاریخ معاصر افغانستان ازاسترداد استقلال تاانقلاب ثور .



علم وعرفان ، چنان نور نیــــر درخشان خالق کون ومکانست کـه
هرگاه پرتوتابش مهر نیــــر ضیا افشانش بریك ملك وملتی ویا قوم
وهیئتی انتشار انوار و ایثار فیض‌آثار خود ش را مبذو ل و رایگا ن
نماید، ظلمت تیره درون تاریك دل نادانی وگمراهی و دهشت بلامقرون
جهالت منزل شقاوت وبیراهی ، ازآن ملك وملت وقوم وهیات. و داع
ابدی گفته ، انوار مدنیت وسعادت‌وفیوضات راحت ونعمت ، هر طرف
آن هیئت وملت را فرامیگیرد .   (محمود طرزی) .
(شماره ۱۲ سال اول ، حمــــل ۱۲۹۱) سراج الاخبار افغانیه .



انتشارات کمیتهٔ دولتی طبع ونشر ج ۱۰
مطبعهٔ دولتی